

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

راجع به روایت مقبوله عمر ابن حنظله بحثی که منتهی شد به این جا رسید که آیا همچنان که الان مشهور است بین آقایان، خبر ناظر به تعارض خبرین است یا خبر ناظر به دو حکمی است که علمای شیعه و فقهای شیعه گفتند. البته چون در شیعه مستند حکم خبر است تاثیرگذار هست بلا اشکال تعارض خبر تاثیرگذار است اما اساس مطلب ناظر به حکم است، ناظر به آن فتواست که شواهدش هم عرض کردیم انصافا در روایات شواهد دارد، بقیه شواهدش هم عرض می کنیم که من حتی خود من دیشب فکر می کردم احتمال می دهم مرحوم آقازیا هم که می گوید این ذیل مربوط به حکمین و قاضیین است احتمال می دهم همین معنا در ذهن ایشان آمده که ناظر به حکم باشد و لذا مثلا در خود متن خبر، نه در متن صدوق، إن کان الفقیهان عرفا حکمه، اصلا عنوان روی فقیهان رفته و عرفا حکمه. این مصب کلام در حقیقت در خود حکمین و قاضیین است و به اصطلاحی که من دیروز عرض کردم ناظر به خود حکم است نه ناظر به مصدر حکم و مدرک حکم که خبر باشد و تعارض خبرین. خب این یک احتمال بود، حالا من این احتمال را چون با این ابداع احتمال یواش یواش داریم در مقام دلالت حدیث وارد می شویم چون تا حالا در سند و مصدر و تاریخ و متن حدیث و اختلاف. البته اختلاف متون حدیث را طبق مصادر ثلاثه تهذیب و فقیه و کافی مورد هایش را تکه تکه نقل نکردیم، چون هست در کتابی مثل جامع الاحادیث تا حدی ذکر شده، بنده تکه تکه هایش را نقل نکردم چون هدف ما معلوم است که بیشتر آن جنبه کلی بحث است و این که تطبیق بکنم و بخوانم این خیلی مناسب با درس نیست، بیشتر این را در مراجعات منزل انجام داده می شود یا مراجعات شخصی به هر حال انجام داده می شود. پس آن ریزه کاری هایش را متعرض نشدیم، نه این که حواس من نیست. حواس من هست دیدم مناسب نیست برای یک جاهایی که ارزش داشت و اثر داشت آن ها را متعرض شدیم و جاهای دیگه هم اختلاف دارد که آقایان مراجعه بکنند. عرض کنم چون

یوآش یوآش می خواهیم وارد مقام دلالت بشویم باز هم من باب تذکر چون سابقا این مطلب را چند بار گفتیم، باز من یک توضیح دیگری

عرض بکنم، این شاید باز به یک جهتی تاثیر بگذارد در قبول یا نفی روایت.

عرض شد که در مصادری که الان دست ما رسیده و الان دست ما موجود است اولین مصدري که این حدیث مبارک را آورده مرحوم

کلینی است، مرحوم کلینی در ابواب العقل و الجهل یک بابی هم به عنوان باب العلم دارد، اختلاف الحدیث دارد، ظاهرا باب علم و جهل

را هم در ضمن، من خیال می کردم باب علم و جهل را جداگانه آورده، در ضمن همان ابواب العقل و الجهل آورده.

یکی از حضار: بیست و یکمین چیز است که باب اختلاف الحدیث.

آیت الله مددی: و قبلش هم علم، باب العلم، یک همچنین عنوانی دارد، یک عنوانی قبلش دارد، در همان ابواب عقل و جهل است.

من از سابق در ذهنم بود و خیال می کردم، چون من شاید پانزده شانزده ساله بودم کافی را پیش یک آقای خواندم، از آن زمان در ذهنم

بود که ابواب العلم و الجهل هم دارد، اخیرا که نگاه می کردم دیدم نه باب العلم در اثنای عقل و جهل است، در فهرستش نگاه بکنید

دارد، فهرست جلد اول.

علی ای حال مرحوم کلینی از این حدیث ظاهرا اختلاف حدیث فهمیده، حالا آیا ایشان از این حدیث اختلاف حدیث را به عنوان اختلاف،

به عنوان، عرض کردم ایشان در مقدمه کافی وقتی بحث تعارض و اینها می آید اول موافقت کتاب را می نویسد که در این حدیث به

این صراحت نیامده است. علی ای حال این جا الان شهرت آمده، بعد موافق کتاب و سنت و مخالف عامه، بعد از شهرت این آمده است

یعنی هم موافق کتاب و سنت و مخالف عامه، در صورتی که در کتاب کافی این جور نیامده است.

بعد هم دارد بایهما اخذت من باب التسليم وسعک، این هم در این روایت نیست ایهما اخذت من باب التسليم. به هر حال آیا ایشان نظر

مبارکشان آیا به اختلاف حدیث بوده یا نظر مبارکشان به همین احتمال دومی که ما عرض کردیم، اختلاف فتوا لکن خب طبیعتا اختلاف

فتوا منشأش اختلاف حدیث است. این در جلد اول در کتاب عقل و جهل ایشان آورده است.

یکی از حضار: این کتاب فضل العلم است.

آیت الله مددی: آهان، من همه اش خیال می کردم اسم کتاب هست کتاب فضل العلم.

یکی از حضار: کتاب فضل العلم، بیست و یکم از این آورده.

آیت الله مددی: خب پس معلوم شد کتاب که در ذهنم بوده، من در ذهنم بود که این کتاب است. پس من اول خیال می کردم کتاب العلم و الجهل است، حالا اجمالا یکیش درست در آمد، کتاب بودنش. اخیرا خیال کردم باب است، باب قرار دادند، این که شما خواندید کتاب فضل العلم.

یکی از حضار: اولین چیز بعد از خطبه کتاب العقل و الجهل است، بعد از آن کتاب فضل العلم است، کتاب فضل العلم را بیست و یکمینش این می شود، اختلاف الاحادیث.

آیت الله مددی: اختلاف الاحادیث.

علی ای حال من در ذهنم این بود که دو تا کتاب قرار داده، علم و جهل. پس این یکمیش درست بود و یکمیش باطل بود، کتاب را کتاب قرار داده، نگفته باب فضل العلم، کتاب فضل العلم، کتاب قرار داده. در مقابل کتاب عقل و جهل پس آنی که اجمالا در ذهنم بوده درست است اما علم و جهل نیست، کتاب فضل العلم. خیلی خوب.

به هر حال ایشان در آن جا در همان باب کتاب فضل العلم این را آورده و انصافا هم ایشان از این روایت ظاهرا اختلاف حدیث یا اختلاف حکم، الان نمی دانیم، نسبت به مرحوم کلینی چون ما عادتاً نمی توانیم نسبت بدهیم که ایشان چه فهمیدند و چه استظهار کردند. این راجع به مرحوم کلینی.

یکی از حضار: آن قسمت را که باب کراهه گرفته.

آیت الله مددی: آن جلد هفت است.

در جلد هفت ایشان از این سه قسمت روایت عمر ابن حنظله فقط قسمت اول را آورده یعنی حتی قسمت دوم که مثلاً دو تا حکم یا دو تا قاضی اختلاف دارند حتی آنجا را هم ایشان نیاورده است. فقط قسمت اول را آورده است. یعنی در بحث قضا و احکام فقط قسمت

اول را آورده است که عرض کردیم ظاهرش قاضی منصوب باشد، حالا قاضی یا حاکم منصوب باشد، اینی جعلته حاکما، در آن جا ایشان دو بار آورده و در هر دو بار سند یکی است. من عرض کردم یک وقتی شاید بیست سال پیش خیلی دقت کردم بین این جلد یک و جلد هفت، به نظرم دو سه تا کلمه اختلاف اگر وجود داشت، دو سه تا کلمه اما اختلاف کلی وجود نداشت. این کار مرحوم کلینی است که در کتاب اصولش یک کار کرده و در فروع کار دیگری کرده است.

بعد از ایشان صدوق، خب صدوق چون بحث اختلاف حدیث را این جا ندارد، در اعتقاداتنا دارد، بحث اختلاف حدیث را و ایشان در آنجا به این روایت هم تمسک نکرده اما عرض کنم در کتاب فقیه در جلد مربوط به قضایا و احکام دارد یعنی همان جلد هفت کافی، کتاب قضایا و احکام فقیه آورده است و یکی از عجائب کار این است که در این بخش قضایا و احکام مخصوصا بخش سومش که ظاهرا به تعارض روایت می خورد اصلا ایشان بخش اول را نیاورده، دوم و سوم را آورده، این هم خیلی به نظر من اگر رویش فکر بشود خیلی تعجب آور است. البته ما به ذهنمان رسیده به طور کلی احتمالا صدوق متأثر به استادش ابن الولید است، این احتمالا این کار را ابتدائا ابن الولید کرده، یک احتمال هم دادیم چون ایشان طریقتش با کلینی فرق می کند در آن مصدری که از ایشان نقل کرده صدر نیامده لکن به هر حال این خیلی تعجب آور است، این قسمتش خیلی تعجب آور است یعنی از این جهات که در یک کتاب واحد که کتاب قضایا و احکام باشد مرحوم کلینی فقط بخش اول را آورده، دوم و سوم را نیاورده. بخش صدوق اول نیاورده، دوم و سوم را آورده یعنی دقیقا متعکس همدیگر کار کردند. نمی دانم حالا، از من حضرتعالی و دیگران خیلی سوال می کنند که این نکته اش چیست؟ واقعا نمی دانیم اصلا، من الان متحیرم، لا اقل خوب بود که کلینی اول و دوم می آورد، سومیش مال تعارض است، دومیش که مال اختلاف حکمین است، يقول افقههما، این را اقلا کلینی نمی آورد. کلینی فقط اول را آورده، دوم و سوم را نیاورده، صدوق اول نیاورده ولی دوم و سوم را آورده. مخصوصا سومش که به اختلاف حدیث، ظاهرش به اختلاف حدیث است اصلا، ربطی به حکم و حاکم ندارد.

شاید مرحوم آقازیا هم که آن شبهه برایش پیدا شده، البته آقازیا این حرفها را ننوشتند، کسی دیگری هم ننوشته، چون آقایان اهل این تتبعات نیستند. واقعا امروز به فکر من رسید، تعجب می کنم در این مدت هم چون توجه نکردیم. دیشب نشسته بودم فکر می کردم

دیدم خیلی عجیب است، دو تا عمل متعکس این دو بزرگوار اول قرن چهارم و آخر قرن چهارم، در قم، در مرحله تنقیح احادیث و تصحیح احادیث دو تا کار در یک باب، حالا اگر باب علم بود باز معقول بود. در یک باب واحد که قضایا و احکام باشد و کلینی هم همه حدیث را آورده، نمی شود گفت حدیث پیش ایشان نبوده، حالا چی شده هم نمی دانیم.

یکی از حضار: صدوق هم کلا در اختیارش بوده

آیت الله مددی: قطعا بوده چون کتاب محمد ابن علی ابن محبوب بوده، کلینی پیشاش بوده، قطعا بوده، نمی شود انکار کرد، جای انکار که نیست.

اما این چرا دقیقا عکس همدیگر عمل کردند، در باب واحد که قضایا و احکام باشد، کلینی بخش اول را آورده، دوم و سوم را نیاورده با این که دومی هم به اولی بی ربط نیست، صدوق اول را نیاورده، دوم و سوم را آورده با این که ظاهرا دومی به اول ربط دارد، خب شما اول را نمی آورید دوم را می آورید، دوم ظاهرا به اول ربط دارد. سوم هم که اصلا به بحث قضا نمی خورد ظاهرا إلا همان اشکال آقاضیا. این هم خیلی واقعا برای ما تعجب آور است و من معتقدم این نکاتی را که من به عنوان تنبیه نقل می کنم انصافا اینها اگر جمع آوری بشود و رویش کار بشود چون الان من به متفرقات، چون متفرقات است ممکن است یک مطلبش را الان بگویم و یک مطلبش را دو ماه دیگه یا سه ماه دیگه، شش ماه دیگه بگویم، یک مطلب را یک هفته دیگه بگویم، خیلی متفرق است، لکن این جور برخورد کردن انصافا خیلی جای تامل دارد.

یکی از حضار: قسمت سوم را از کجا جدا می کنید؟ چون این که خبران عنکم مشهورین، این ها که ناظر به خبر است، به حکم نیست.

آیت الله مددی: عرض کردم چون می گوید یوخذ من حکمنا،

یکی از حضار: قسمت سوم الان از کدام قسمت است؟

آیت الله مددی: قسمت سوم به این که یُنظَر من ذلک إلى روایاتهم من ذلک، این سومش است.

از يُنْظَر، کلمه يُنْظَر و لذا از این يُنْظَر ما عرض کردیم شاید، جواب آقاضیا را این جور دادیم، شاید امام وارد تعارض خبر شده است. آخه

آقاضیا می گوید قبلش مال تعارض حکمین است، این هم دنباله همان است، آن وقت این نمی شود.

یکی از حضار: یعنی قال يُنْظَر إلی ما إلیه امیل.

آیت الله مددی: نه اول، بعد از افقههما و اورعهما فی الحدیث و لا یلتفت إلی الآخر، قلتُ فَإِنْ کان مثلاً اینها دو تا هر دو را به روایت

شما اختلاف کردند، قال يُنْظَر من ذلک من روایتهم.

پس حد اولیش علی حد الشرک بالله که در جلد هفت کافی آمده، این اول است.

یکی از حضار: فقال يُنْظَر إلی ما کان من روایتهم

آیت الله مددی: این سوم است، يُنْظَر نه، قبلش، از قلتُ.

یکی از حضار: قال دارد، فقال يُنْظَر إلی ما کان.

آیت الله مددی: می دانم، قبل از قال.

یکی از حضار: این که سه تا يُنْظَر دارد، فقال يُنْظَر إلی ما کان،

آیت الله مددی: من روایتهم أَنی فی ذلک، قبل از این، دو سطر قبل از این يُنْظَر.

یکی از حضار: الحکم ما حکم به اعدلهما،

آیت الله مددی: بعدش

یکی از حضار: فی الحدیث قال قلتُ

آیت الله مددی: قال قلتُ، از این جا سوم است. روشن شد؟

پس این که فَإِنْ اختار کلّ منهما رجلاً، این دوم است تا این جا، و لا یلتبس إلی الآخر، این جا از این جا سوم است. روشن شد؟ من خیال

کردم تا حالا اینها را شرح دادم روشن بود.

پس این سه بخش است. روشن شد؟

پس بنابراین نکته ای را که ما الان داریم، یعنی البته چون ما دور هستیم و اصولاً بنایمان کلاً به این است که ما می توانیم کل این سیزده قرن و از امام صادق را الان بررسی بکنیم، آزادانه فکر بکنیم، آزادانه بررسی بکنیم. وقتی به قرن چهارم می رسیم یعنی حدود ده قرن قبل، یازده قرن قبل. مثلاً ۱۱۰۰ سال قبل، در همین قم ۱۰۵۰ سال قبل، مرحوم کلینی در باب قضا بخش اول را آورده، خیلی خوب. دوم و سوم را نیاورده، سوم حالا شاید مثلاً، آن دوم که تتمه آن است و صدوق بخش دوم و سوم را آورد، اول را نیاورده که ظاهرش این است که دومی فرع اولی است. چون می گوید فَإِنْ اخْتَارَ كُلُّ مِنْهُمَا رَجُلًا. این ظاهرش این است که فرع اولی است. ایشان اولی را نیاورده. این ما صنعه الشیخان الجلیلان القمیان. البته راجع به کلینی یا راجع به صدوق مرحوم شیخ می گوید نزیل الراي، حالا ما اینها را قمی حساب می کنیم چون میراث قمی است، چون صدوق هم ظاهراً ری زیاد بوده، یعنی با این که اهل قم بوده، هم غیر از سفرهای زیادی که داشته و ری هم اواخر به خاطر همین مجلس رکن الدوله آل بویه ایشان در ری بودند.

علی ای حال این راجع به این قسمت.

می آئیم راجع به شیخ طوسی رحمه الله در قرن پنجم، شیخ طوسی کلاً این حدیث را کلاً در کتاب قضایا و احکام آورده، عرض کردیم کتاب تهذیب در استبصار هم نیست، چون اختلافی ندیده در استبصار نقل نکرده.

در کتاب تهذیب شرح مقنعه شیخ مفید است و این جلد های بعدی، اوائل یک مقداری عبارات مقنعه را آورده، بعدها فقط می گوید قوله یا قال إلی آخره. این طوری مثلاً. و واضح است که ناظر به عبارات مرحوم شیخ مفید در این جایی که حتی عبارت ایشان نیاورده شرح آن است یعنی مطلبش کتاب در مقابلش بود.

ایشان در جلد ۶ متعرض باب قضایا و احکام شده، در جلد ۶ تهذیب متعرض این قسمت شده و عرض کردیم کتاب مرحوم شیخ طوسی در تهذیب عادتاً دو بخش است، یکی بخش اصلی کتاب و یکی زیادات، مثلاً کتاب القضا و الاحکام، مثلاً کتاب اعمال سنن صلوٰه، واجبات الصلوٰه، مثلاً فرض کنید پنجاه صفحه نوشته که شرح عبارت مقنعه است. باز در آخر کتاب بعد از چندین فصل باب زیادات

فی اعمال، همان باب را زیادات قرار داده است. حالا آیا این باب زیادات چون ضعیفند آنجا آورده؟ نکته اش چیست؟ مثل نوادر کافی

است یا نوادر فقیه است یا نکته دیگری است؟ حالا من نمی خواهم واردش بشوم.

لذا ما در کتاب تهذیب عادتاً این جور می گوئیم.

یکی از حضار: اجمالش هم نمی فرمایید زیاده یعنی چه؟

آیت الله مددی: دیگه اخلاق بنده اجمال ما خودش تفصیل است، عادت به اجمال نکردیم، وارد اجمال بشویم دو سه درس باید صحبت بکنم، نمی شود.

به هر حال اجمالاً ما این طوری تعبیر می کنیم، اصل و زیادات. آن کتاب القضا و الاحکام. این روایت ایشان در هر دو آورده، هم در اصل آورده و هم در زیادات، ما هم فعلاً همین مقدار بگوئیم، حالا فعلاً آن شرح اجمالیش هم باشه برای بعد.

و عرض کردیم مرحوم بحرانی در این کتاب ترتیب التهذیب سعی کرده زیادات را به اصل ملحق بکند چون زیادات مناسب با روایاتی است که در اصل گذشته، آن روایت را برداشته به آن جا ملحق کرده، کتاب ترتیب و تهذیب چاپ شده، تقریباً دو جلد قطور است، جلد دومش یک کتاب دیگر است، فقط ترتیب و تهذیب نیست. نقل کرده که آقای برای من از قول مرحوم آقای مرعشی قدس الله سرّه که ایشان می فرمودند این تخریب التهذیب است، نمی دانم حالا شوخی است یا راست است.

علی ای حال ببینید، یک آقای هم به من زنگ زد که می خواهیم ترتیب التهذیب را چاپ جدید بکنیم چون چاپ قدیم افست شده همان نسخه سنگی است، یا خطی است، حالا یادم رفته. من به ایشان عرض کردم جدا بکنید، بالاخره حتماً یک نکته ای بوده، حالا یا نکته تاریخی است، یک نکته ثانوی است، یک جهتی از جهات بوده که ایشان دو قسمت کرده است. باب اصل کتاب بخش اصل آورده و زیادات و چون در کتاب مرحوم بحرانی اینها با هم خلط شده خوب است شما در تحقیقتان اینها را جدا بکنید که این در زیادات بوده که مرحوم بحرانی در این جا آورده. این روشن بشود با کاری که نظر مرحوم شیخ طوسی بوده مراعات بشود. حالا ما دقیقاً بدانیم که این چرا این کار شده، نکته زمانی بوده، نکته دیگری بوده، نکته سر مصادر بوده، الحاق های بعدی بوده، حالا آنهاش دیگه، چون این را

فرمودید اجمال اجمالش را خیلی مختصر گفتم اگر ملتفت شده باشید. آیا نکته اش چی بوده حالا آن ها را شاید ما خیلی دقیقاً ملتفت نشویم اما به هر حال این نکته ای در کتاب تهذیب است، این در استبصار هم نیست، در کتاب تهذیب لذا ما از آن تعبیر می کنیم باب اصل و باب زیادات، اصل یعنی همان کتاب القضا و الاحکام که ناظر به کتاب مقنعه است. یا اوائل تهذیب عبارات مقنعه را آورده یا بعضی وقت ها می گوید قال و بعضی وقت ها هم دنبال همان مطالب است، مطالب مقنعه را در نظر گرفته، حتی قوله یا قال هم ندارد. خب این راجع به این.

آن وقت مرحوم شیخ طوسی در اصل کتاب همانی را که مرحوم کلینی در جلد ۷ آورده را آورده است یعنی بخش اول حدیث را آورده است. و به اسم محمد ابن یحیی هم شروع کرده و همین جاست که بعد از محمد ابن یحیی، محمد ابن حسن ابن شمون دارد که در کتاب کافی محمد ابن حسین دارد. دقت فرمودید؟

نکته اش هم چیست؟ نمی دانیم، عرض کردم چون راجع به این محمد ابن حسن مفصل صحبت کردیم دیگه جای تکرار ندارد. غرض این که مرحوم شیخ طوسی در خود کتاب تهذیب در اصل باب همانی را که کلینی یعنی خیلی واضح است که کتاب کلینی در اختیار ایشان بوده از آنجا نقل کرده است. در زیادات و ابواب زیادات، همین زیادات قضا و احکام، در ابواب زیادات اگر بخواهید به این تهذیب نگاه بکنید جلد ۶ صفحه ۳۰۱، آن یکی صفحه ۲۱۸ است، این یکی ۳۰۱ است.

یکی از حضار: البته آن قسمت ۲۱۷ تا همان و هو علی حد الشرک بالله عزوجل.

آیت الله مددی: پس ۲۱۷ است، ۲۱۸ نیست.

من خیال می کردم یک مقدارش در ۲۱۸ است چون من به نظرم بعد روایت ابو خدیجه ۲۱۸ است، بعدش روایت ابو خدیجه است. فانی جعلته قاضیا.

یکی از حضار: این همان ۲۱۸ که شما فرمودید درست است، من این جا اشتباه نوشتم. می خواهم بگویم عبارت تا این قسمت است.

آیت الله مددی: همین قسمت اول دیگه، دوم را ندارد. عین کافی دیگه. فروع کافی، عین کافی است.

و کامل هم نقل نکرده است. در باب الزیادات کامل نقل کرده است. آن هم از کتاب دیگری کتاب محمد ابن علی ابن محبوب و عرض کردیم نسخه محمد ابن علی ابن محبوب با این نسخه کلینی هم اختلاف هایی دارد، توضیحاتش گذشت و دیگه نمی خواهم تکرار بکنم. یعنی بعد احتمالا این زیادات را هم عرض کردم شاید تفاوت زمانی باشد، یعنی اول آن را نوشته بعد مصادر دیگه پیدا کرده، به جای این که به خود باب الحاق بکند یک باب جداگانه برایش نوشته، احتمالات دیگر هم دارد و من نمی خواهم وارد بحثش بشوم که نکته اش نکته زمانی باشد و شواهدی هم موید این مطلب است که نمی خواهم عرض بکنم، بخوام متعرض بشوم باز از بحث خارج می شوم. به هر حال در باب زیادات این را از محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده، نوادر المصنف یا مصنفین ایشان، از کتاب ایشان نقل کرده، آن جا هم باب قضایاست یعنی، یعنی آن چه در حقیقت اگر ما فرض را بر این بگذاریم که حتی ابواب الزیادات هم مربوط به قضااست چون زیادات در باب قضایا و احکام است دیگه پس در حقیقت ما در باب قضایا و احکام سه تا جور کار دیدیم:

یک: کلینی که فقط بخش اول را آورده است.

دو: صدوق که فقط بخش دوم و سوم را آورده.

سه: شیخ طوسی که هر سه را آورده است.

مضافا به این که فقط بخش اول را آورده، البته این سومی را در زیادات آورده چون ممکن است یک کسی بگوید زیادات پیش ایشان شاید خیلی اعتبار نداشته مثل نوادر لذا من هی تفکیک می کنم و تاکید می کنم که خیال نشود، این سه تا.

آن وقت این جا این نکات می ماند، خب ایشان چرا در قضایا و احکام متن صدوق را نقل نکرد، صدوق که دوم و سوم را دارد، اولی را از کلینی نقل می کرد و دوم و سومی را هم از صدوق نقل می کرد، به طور کلی من عرض کردم آنی که ما می بینیم مرحوم شیخ طوسی اعتمادش روی صدوق خیلی کم است، روی فقیه کم است. کلا اعتماد ایشان روی فقیه کم است و عرض کردیم شواهد خارجی نشان می دهد که باز نسبتا شیخ طوسی نسبت به صدوق نظر خیلی منفی دارد، شیخ مفید نظر خیلی منفی دارد. مثلا آن تصحیح الاعتقاد نوشته، اعتقادات صدوق را، البته عرض کردم اگر زمان ما بود من هم در وزارت ارشاد بودم اجازه چاپ این کتاب را نمی دادم، چون

مناسب نیست راجع به یک فقیه بزرگواری مثل صدوق بگوئیم آقا اعتقادات تو باطل است، من می خواهم تصحیحش بکنم، تصحیح الاعتقاد اصلا عنوان زننده ای است، انصافا بینی و بین الله، شیخ مفید را ما اجل شانا می دانستیم. بالاخره به هر حال صدوق شخصیت بزرگی است و نمی شود انکار کرد.

یکی از حضار: بعضی هایش هم واقعا تصحیح می خواسته، نمی خواسته؟

آیت الله مددی: خب نظر است دیگه، حالا نظر ایشان و نظر آن، نه این که باطل است و من صحیحش را می گویم. صدوق بچه که نیست که حالا اگر مفید نوشت به خاطر مفید برگردد. دارای مبنای فکری است، اینها زیر بنای فکری دارند، زیر بنای علمی دارند. یک مقدار بسیار زیادی ایشان میراث های اصحاب و غیر اصحاب روایات را حفظ کرده، واقعا کار بزرگی است خب، مثل کاری که الان مثلا جامع الاحادیث کرده، خیلی از احادیث ضعیف و غیر ضعیف را جمع کرده، این کار بزرگی است، نشان داده میراث هایی را که ما در قرن چهارم داشتیم را ایشان نشان داده. حالا ببینید دو بحث است، قبول بکنیم یا نه آن بحث دیگری است. این کم ترک کالاول و بعدش هم گاهی اوقات می شود حتی احادیث ضعیف یک پنجره ای به جهات دیگه باز می کند، پنجره تاریخی باز می کند، اوضاع دیگه، خیلی ابهام ها را ممکن است از بین ببرد. این نیست که اگر ما گفتیم در فقه به آن عمل نکردیم یا در عقاید به آن عمل نکردیم این دیگه کلا طرح بشود، چون الان این کلمات زوایای مختلف هم دارند، نکات مختلف دارد، گاهی ما نکات دیگری هم از او در می آوریم و استفاده می کنیم. به هر حال به طور کلی آنی که ما می بینیم بعضی از آقایان می فرمودند که من در فهرست ابن بابویه، فهرست منتخب الدین از خاندان ابن بابویه نگاه می کردم از خاندان بابویه شاید مجموعا پانزده تا بیست نفر از خاندان بابویه را ایشان نام می برد، از علمایی که بعد از شیخ طوسی بودند، هیچ کدامشان نوشتند پیش شیخ مفید درس خواندند، تقریبا همه شان پیش ابی جعفر شیخ طوسی درس خواندند. ظاهرا چهره خارجی این بود که مثلا شیخ مفید.

بعد هم یک رساله سهو النبی دارد که منسوب به شیخ مفید، ان شا الله حالا مال ایشان نباشد، خب تند است، تعبیر ایشان نسبت به شیخ صدوق تعبیر تندی است، خود کتاب تصحیح الاعتقاد کتاب تندی است. نمی خواهم بگویم، ایشان مثلا نوشته که از علامات غلو این

است که اهل قم را به تقصیر، بعد مرحوم شیخ مفید گفته خب چرا، استادان ابن الولید گفته که اول درجات الغلو نفی السهو و هذا تفریط و هذا تقصیر بین، راست می گوید حق با شیخ مفید است. انصافا حق با شیخ مفید است، اگر من گفتم پیغمبر در نماز سهو نکرده است من جزء غلات حساب بشوم؟! انصافا زور است دیگه این مقدار قصه. الان در دنیای مسیحیت دو میلیارد آدم دارند می گویند پاپ غلط نمی کند، اشتباه نمی کند، حالا کسی راجع به پیغمبر گفت این درجات غلو! آخه خیلی دیگه، انصافا هم یک حدی برای کلام بگذارد. این که من بگویم این آقا تقصیر است شما بگویید نه شما جزء غلاتید که چرا گفتید، خب می گوید و هذا شیء منقولٌ مشتهرٌ عن شیخکم ابن الولید شیخ القمیین و انصافا هم ما عقیده مان همین است. حالا چهار تا، سه تا روایت صحیح هم داریم که بعضی هایش صحیح است مثل ذو الیدین و ذو الشمالین، حالا خود قصه پیش اهل سنت مشکل دارد چه برسد به شیعه. آن مشکلاتی که حدیث دارد و قصه ای که دارد.

اصلا آن حدیث خیلی منکر است، پیغمبر دو رکعت سلام دادند و بلند شدند روی به چوب ایستادند، پشت به قبله و با مردم صحبت کردند و گفتند نماز چی شده، کوتاه شده یا شما؟ گفتند نه، من چهار رکعت خواندم و آن ذو الیدین بلند شد. من اشاره هم می کنم که این بحث ریشه دار است.

بعد مردم گفتند راست می گوید، شما دو رکعت خواندی، بعد پیغمبر برگشت دو رکعت دیگه بهش اضافه کردند. انصافا خب آدم وقتی می خواند خیلی خنده دار است یعنی به قول من همیشه به شوخی می گویم که به درد شب نه ربیع می خورد، اصلا این جور روایات را آدم حالت خاصی بهش دست می دهد، حالا یک کسی آمد گفت این باطل است، این اصلا سر و ته ندارد. این قصه اصلا نه سرش درست است و نه تهش درست است.

ده تا سند صحیح هم داشته باشد سند صحیح چکار می تواند بکند؟ متن منکر است، گاهی اوقات اصلا تابی النفوس، یعنی صفتی که انسان دارد راجع به یک بشر عادی، راجع به یک امام جماعت عادی هم قبول نمی کند که همچین اشتباهی بکند، پشت به قبله بکند، این قدر صحبت بکند و بعد نماز را بچسباند، آخه این که هر کسی که جهل کرده می خواسته به ریش علمای شیعه و سنی بخندد. این ه

.....
اصلا خیلی مضحک است، نه این که تقصیرُ بین، اصلا باید جزء مضحکات حساب کرد. حالا اگر کسی آمد گفت این باطل است اینها جزء غلات حساب بشود؟ انصافا ما افاده ابن الولید و وافق علیه مرحوم صدوق لکن این معنایش این نیست که اهانت بشود. دیدم بعضی از آقایان نوشتند که ایشان همه جا صدوق است إلا در این که کذب است. نه، این جور نسبت ها و این جور تعبیر، این جور اصطلاحات اصلا مناسب نیست. حالا فرض کنید نظر مبارکشان به این شد و آن نظر باطل است لکن این معنایش این نیست که قدر و قیمت کار صدوق کم بشود. به هر حال من اجمالا عرض می کنم کلا آن جاهایی که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب یا استبصار، استبصار که یادم نمی آید، در تهذیب نام مرحوم صدوق را آورده کم است، یک جاهایی هم من دیدم، حدود یک صفحه، دو صفحه، گاهی از فقیه نقل می کند اسم نبرده و آقایان هم متحیرند. من به نظرم فقیه مقابلش بوده از فقیه نقل کرده لکن اسم نبرده.

و من عرض کردم ظاهرا در آن زمان این جور نقل ها خیانت علمی به قول امروزی ما حسابش نمی کردند چون عبارت صدوق معروف بود، این عبارت مال صدوق است، اگر نمی گفتند قال محمد ابن این فهمیده می شد، ظاهرا این طور باید باشد. ظاهرا این طور است و اضافه بر این قسمت که از فقیه نقل نمی کند اصولا روی آثار صدوق ایشان خیلی چیز ندارد یعنی فرض کنید که صدوق نقل می کند که فضل ابن شاذان گفت من سمعته من الرضا المرء بعد المرء، شیخ طوسی فضل در اصحاب حضرت رضا نقل نمی کند با این که این روایت فضل در باب علل در فقیه هم آمده. حالا غیر از این که در علل الشرائع آمده، در عیون اخبار الرضا آمده، در فقیه هم قطعه ایش آمده است. به هر حال اینی که مرحوم شیخ طوسی از فقیه نسبیا خیلی کم نقل می کند نسبت به فقیه، این جای انکار نیست، نمی شود انکار کرد و حتی حدیث رفع را که چند دفعه عرض کردم حدیث رفع نه تایی یا شش تایی را شیخ طوسی نقل نمی کند با این که من لا یحضر مرسلا عن رسول الله است، این یک نکته اینی که این جا نقل نکرده است.

یک نکته دیگر را عرض کردم که با تتبع دیدیم، هنوز هم نکته فنی برای ما روشن نیست، نکته عادیش این است که بگوییم کتاب در اختیار ایشان است. شیخ از اصول کافی هم نقل نمی کند. نکته فنیست چیست فکر نمی کنم نکته فنی داشته باشد اما نکته ظاهریش این است که ظاهرا به اصول مراجعه نکرده، از روضه کافی هم نقل نمی کند، فقط اصول نیست. ظاهرا بعضی احادیث کلیدی است مثل من

.....

بلغ، مرحوم شیخ طوسی من بلغ را نقل نمی کند، در کافی آمده، در محاسن برقی هم آمده که ایشان نقل نمی کند. در اول ثواب الاعمال صدوق هم آمده که بعدها ادعای تواتر هم راجع به آن شده است مثلاً، به نظرم ابن فهد است که ادعا می کند این حدیث متواتر است، اصلاً شیخ طوسی این را کلاً نقل نمی کند، حدیث برائتی که ما داریم شش تا و نه تا، اصلاً شیخ طوسی نقل نمی کند، این در کافی هم هست، در کتاب صدوق هم آمده، من لا یحضر، شیخ طوسی نقل نمی کند. اصلاً حدیث من بلغ را نقل نمی کند، حدیث رفع را نقل نمی کند. آن یک حدیثی از سکونی است در باب حج و استطاعت، این به یک مناسبتی در اصول کافی آمده. این را هم ایشان نقل نمی کند، در فقه نمی آورد، علی ای حال فعلاً، یکیش هم همین حدیث که الان این جا هست

یکی از حضار: یعنی تعدداً نیاوردند؟

آیت الله مددی: آهان، می خواهیم ببینیم نکته فنیست چیست. نکته فنی نفهمیدم، فقط فهمیدم کتاب پیشش نبوده

به هر حال شواهدی که ما الان از کتاب تهذیب و استبصار داریم، نیست دیگه، الان عملاً نیست و اینها خیلی کلیدی است. از اصول هیچی نیاوردند و از روضه.

یکی از حضار: یعنی فقط از فروع

آیت الله مددی: هشتاد درصد فروع را ایشان آورده، به خلاف صدوق که شاید مثلاً پنج شش درصد، به اسم ایشان به نظرم پنج شش درصد، یک جایی هم هست که مال ایشان است اسم نبرده.

علی ای حال پس بنابراین این نکته که چرا شیخ طوسی کامل نیاورده چون از اصول کافی نقل نمی کند، نکته فنی دارد؟ نمی دانم، این را باید احضار روح شیخ طوسی بکنیم از ایشان نکته فنی. نکته ظاهری این است که مراجعه به این کتاب نکرده، نکته ظاهری این است. اصولاً ما می دانیم مرحوم شیخ طوسی مثلاً کتاب هایی که حتی یک مقدارش در اختیار مثلاً حریر را در اختیار ابن ادریس بوده، یک قرن و خرده ای بعد از ایشان. ایشان مستقیم از حریر نقل نمی کند، مستقیم از سکونی نقل نمی کند، با این که اینها کتاب های مشهوری هستند و نمی شود انکار کرد.

روی هم رفته اگر ما معیار کتابشناسی فهرستی یعنی کتابخانه شناسی، ببینیم چه کتابخانه ای در اختیار شیخ طوسی بوده یک قفسه است تقریباً، کتابخانه شیخ طوسی کوچک است، به معیار این که در کتاب تهذیب نقل کرده، ابتدا به اسم آنها کرده. به این معیار را بگیریم، معیار را این بگیریم، خیلی کتابخانه کوچکی است، به خلاف کتابخانه سید مرتضی که می گویند هشتاد هزار جلد کتاب داشته و تعجب است، حتماً سید مرتضی این کتب را داشته، نمی شود انکار کرد اما شیخ طوسی نقل نمی کند و حالا چرا شیخ طوسی از کتابخانه سید مرتضی استفاده نکرده؟ حالا خود ایشان نداشته. شاگرد ایشان. حالا مثلاً کتاب های بسیار مشهوری است، مثلاً کتاب صفوان، کتاب ابن ابی عمیر، ایشان خیلی کم از ابن ابی عمیر نقل می کند، از مسائل علی ابن جعفر نقل، از عده ای نقل می کند، از حرز مستقیم نقل نمی کند، با این که کتاب حرز کتاب مشهوری است. همان اصل حرز یعنی کتاب صلوٰه و نوادر. ایشان می گوید تودی کلها فی الاصول. نجاشی نمی گوید، این جا این عبارت را راجع به حرز نجاشی ندارد، شیخ دارد. روشن شد؟

چرایش را ما نمی دانیم اما احتمال ظاهری این است مراجعه نکرده یا در اختیارش نبوده یا مراجعه نکرده. محل ابتلاش به فروع بوده فروع را نگاه کرده است. یا مثلاً فرض کنید می دانسته که مرحوم شیخ. این نکته ای را که شما فرمودید اجمال، می دانسته اگر شیخ مفید مطلبی را در مقنعه آورده یکی از مصادرش کافی است مثلاً قضایا الاحکام مقنعه را دیده و قضایا الاحکام کافی هم جلویش بوده است. بعد که نگاه کرده دیده که عده ای از این ها در مصادر دیگر هم موجود است، زیاداتش مال این باشد. این هم یک نکته ای که ندیدم کسی تنبه پیدا کرده باشد یعنی در حقیقت آن جایی که ایشان شرح مقنعه داده نظرش به این بوده که مفید در وقت نوشتن مقنعه نظرش به این روایات بوده، روشن شد؟

بعد ایشان روایت دیگر هم پیدا کرده که مناسب با آن است، آن را در ابواب الزیادات آورده، در باب زیادات آورده. دقت کردید؟ پس بنابراین ایشان کاملاً واضح است که در این جا در شرح عبارت مقنعه عبارت کلینی را دیده، صدوق را هم ندیده، کلینی را هم در کتاب العلم ندیده است، حالا نسبت به صدوق حتی شیخ نجاشی هم گاهی می گوید که مثلاً ابوجعفر این طور گفته و اشکال می کند اما

مثلا فرض کنید فضل جزء اصحاب حضرت رضا بنویسد ننوشته، با این که قطعاً دیده شیخ صدوق این مطلب را نوشته، چطور می شود

من دیده باشم مرحوم نجاشی ندیده باشد. دقت فرمودید؟

پس بنابراین آنی که مرحوم شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه آورده. بله بعدش هم کتاب تهذیب احکام است، آن کتاب العلم مرحوم

شیخ کلینی در کتاب العلم آورده است. اگر بنا بود که تعارض باشد مناسب بود شیخ طوسی این را در عده در باب تعارض عده می

آورد، آن جا مناسب بود، آن جا هم نیاورده است.

پس ایشان در باب قضایا و احکام آورده در باب زیادات و از کتاب محمد، بنا نبود، من خیال می کردم امروز دو سه کلمه راجع به این

مطلب صحبت بکنم، بعد روی مقام دلالت بروم. خودم را برای دلالت آماده کردم، دیگه دلالت برای فردا.

این هم یک نگاه اجمالی باز به یک زاویه دیگری از روایت عمر ابن حنظله، ببینید چون ما زوایای خیلی متعددی را روی آن روایت

نگاه کردیم این زاویه هم که سه تا از بزرگان ما هر سه، سه جور برخورد با این حدیث داشتند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين